





تم این کتاب از نسخ طبعه و خطه و نام برآید  
 و این چون از هر طبعه و خطه ۲۱ بهر فردی که  
 روزی از این کتاب را بخواند

در دسترس

بازدید شد  
 ۱۳۸۲

بازرسی شد  
 ۱۹ - ۲۷

تبریز

بازدید شد  
 ۱۳۸۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مجموعه خطی  
 نویسنده:   
 تاریخ:   
 شماره قفسه: ۱۳۰۲  
 شماره ثبت: ۲۱۰۴

۹۹۹۵



کتابخانه مجلس شورای ملی  
 ۹۹۹۵

این کتاب از نسخه های قدیم است که از عهد طایفه احمدی است از عهد ابی انزلی  
 نصب از عهد اسلام از عهد قضا از عهد صف از عهد قاجار از عهد  
 قاجار از عهد احمدی از عهد قاجار از عهد احمدی از عهد احمدی از عهد احمدی  
 زنده این ادراک از کمالی حقیقت از قریب مثل انشاء صلاحیت  
 از قریب علم از قریب حکمت از قریب ناموس از قریب قیامت  
 از قریب نصب از قریب طاعت از قریب بهر از قریب که از قریب  
 باشی هم از قریب فساد از قریب کرم از قریب عبادت از  
 قریب عبادت از قریب دین از قریب عبادت از قریب عبادت از قریب عبادت  
 از قریب ایمان از قریب ایمان از قریب ایمان از قریب ایمان از قریب ایمان  
 کم می نماید از قریب مثل قیامت و قریب قیامت و قریب قیامت و قریب قیامت











و منتهی بعد از بروز نورانیت با عشق و غریب یکایک بهین و هلام گوشت را در او پاش  
نیز به دار چینی و حل بیاورم داشته باشد و با شیر و کنور و سرخ برست هلد زرد  
برست هلد سبز به پست هلد کاید پست هلد فلفل حبو سگر خنده سگر و انداز اف  
از عطر آناهفت یوم بخورند و در سیاه در ظرف آهن بدهند و طایر را غم  
کرد و زرد شود **حب اکون** بجز است باین تفصل هلد سبز هلد زرد مصکو حذر  
زرد و یونانی اصل مقل از ورق مرنگ مراد سگر سف یا سگر خنده مخلوط با  
اخره و حب نموده هر چه بقدر جبه هر کس بلا مشقه قوه بدی بخورد جفا بخورم بر  
باشد بقدر ده حب و اگر کم ضعیف الخ بقدر هفت و شش حب بخورند بدیهه و اگر کم  
نخورند که قوی بود و در روز یکمین یا قضا خشمک رفیق بخورند اگر کم است یا آب  
انار یا آب هندوانه که در مطبات واقع خواهد کرد بیاور یا بیاور است و مصمت

[illegible]



































































[illegible]

جی

[illegible]

دست دای بود واکرمی را سواد ست دای بود و بانه سلف خفته دایا لای نیک شد  
و اگر شایم را با کوبت بنزد و بخورد و شصت و سی هزار دای و هر که سلف خفته  
در عام رخورد و لای شایم را با بود و دوی و دوی و سلف کند و هر که  
نیم سلف را با میان خود و خون شکم را با ز دارد و اگر کسی در میان را  
بگوید و تا آنکه و شب در میان کرد و شب و دندان را حکم و تخت کند  
و اگر کسی را کوبت کرد و میان را با زمین نچند برده در گوش چکاند  
نیک شود و اگر کسی را در چشم کند و کوبت بر او را نیک کند  
و هر که دای و صیقل باشد و کوبت را بر سر کند و شود و دای و کوبت  
در میان خفته خون از میان باز دارد و هر که در نزد دای با کوبت  
فرمان بود و چند روز بخورد و شصت و سی هزار دای و هر که کوبت  
شفا شود و اسوا کند بن دندان را حکم کند و کوبت دای کند و بود و میان  
را خوش کند و اگر غرض او را بخواهد و دای و سلف را باید در چشم کند  
هر که چشم را با کوبت صفت آن بود و چند که آن بود و سلف را  
لبس و کوبت و بود و غایت که تمام صفت سلف ترش سر و شفا  
سلف ترش کوبت و ترش و ترش و ترش بود و سر بود و خون  
شرین بود و اگر کسی کوبت بود و کوبت کوبت و غایت که غایت  
اکوفرو

[illegible]











باید یک روز سیار و دو شمال کند و در شمال ماه صفت روز و در جنوب  
شمال و در شمال صبح و در شمال عصر کند بخورد و در این یکم کباب مرغ  
و در شمال و با چوب کند با چوب بخورد و در هر یک کباب و در هر یک  
باید یک یک کوزه کوزه نقطه آلوده و دوسوی را خرد کرد و در آتش نهاد تا گرم  
شود و در کباب را برین کوزه کوزه و در کوزه کوزه و در کوزه  
در صبح کوزه خد تا شام و در هر یک کوزه کوزه و در هر یک کوزه  
کوزه و در هر یک کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه  
قیمت کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه  
نقل از کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه  
کند یک کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه  
یک کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه  
سایه و در هر یک کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه  
از همه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه  
زندان چهار کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه  
ساخته از کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه  
شود از آن کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه کوزه

عمر

۹۵  
 نیت نوع دیگر در ارتکاب دانستن و در ارتکاب کردن بعد بیان  
 سر که نیت نافه که در قبول شود و بعد بقابل دور آن قبول داخل  
 کرده با سفید و تخم مرغ سرشته فستق ساخته در هر دو کلاه نشسته دفع شود  
 این در نظر ندارد و طایع و زینک که خون از او بیاید خورد  
 قلمی تمهال در آب غنای و خیمه داخل شود با نان خشک بخورد مدت سه  
 دقیقه که گذشت دفعی که از بخورد دفع شود انصاف دفع شود  
 بزرگ شاه دانه را در میان ظرف مس کرده در آب گاهی کش نشسته و در  
 میان یک کاس آب سفید و تخم مرغ یک کاسه بخورد انصاف  
 نوع دیگر استخوان و تمهال خود نوبت در یک کفکال در میان دنیا این  
 صواب بود و بخورد دفع است انصاف انجمه و زینک انداخت  
 را با آب پخته بخورد و در آب یکرم بنشیند خوب شود انصاف  
 نوع دیگر اگر باد در خصیه باشد بزرگ کاه و با کلاب سر کنند مزه  
 کرده بیکرم مثل خیار بیکرم دفع شود انصاف و زینک سفید  
 یک تمهال آغوش جبهه یک تمهال مشرب را در یک کفکال قهوه بریان کرده  
 در تمهال آرد جو دانه در تمهال عاقر قرحا یک تمهال سقما غناید و در  
 روغن زرد و خوب غناید فخر بنیاب باید بنویسه صاحب

نزدیک آمدن نور بخوردند در وقت روز و در نیمه شدت  
 ایضا برای ناخوشی و باد شکم سهیل الطب با نبات سفید ایضا  
 سالیله بخورد و در ساعت و در غرض و در غرض و در غرض  
 فاروق بخورد و در غرض و در غرض و در غرض  
 آب گرم کرده بخورد ایضا و در وقت و در وقت و در وقت  
 جهت سلسله و در غرض و در غرض و در غرض  
 بوداده کلان و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض  
 درم شام و در غرض و غرض و غرض و غرض و غرض  
 کرمان التفات بخورد و در غرض و در غرض و در غرض  
 غار یاقوت سفید صبر زده کوفته و در غرض و در غرض و در غرض  
 و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض  
 کوبیده و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض  
 با آب و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض  
 اگر در دست و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض  
 بعد از غذا و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض  
 و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض

۹۱  
 منزلت شبتیم بخورد سبب حاکم اگر مرد است که شغال بخورد از آن  
 بقال و رفع می شود و اگر بیا کند است خند شبت مزایه بخورد و بپزد  
 از خجسته شغال که بسیار بپزد و بپزد خلیل در خلیل سیاه آمد  
 بلیل از هر یک قدری کوبد و غیا سید با زردانه عاده نماید  
 از خجسته در دل کند و نغ دل و کوشی باغ است این نخل از جای حین  
 در پیش حدافه رسید خلیل سیاه غار بپزد و بپزد  
 کلینج اخرا از نرم کوبد و خجسته با مقابل آن کسل شربت از روی  
 بکشد و بخورد از خجسته قوه باه از خجسته است و بخور آن نخل  
 کباب عاق و با عود و غار قریض عود سیاه بسیار بپزد و شغال  
 ناخواه بپزد خلیل را بپزد سبتان از هر یک دو درم نرم کوفته  
 و خجسته با در و چندان عمل مقوم برشته روغن و شغال بخورد  
 معالج شود و نخل از هر یک با لای صفا فید رسید که در و کدر کار کرده  
 و از حاکم و در کف دست زده بود صبر زرد صبر سیاه زهر و کار خنای  
 استخوان از آرد و سرکه کهنه نندازد و بپزد کل روز از هر یک قدری  
 اخرا از نرم کوبد و یک غیا سید فرا بپزد و شغال با کمرش  
 و سحر کند باشد خاد نماید یک شال در روز نماید و باحت و نخل

مركز















وقوم اذا اطاعوا كراهم كند انفسهم ورجي وبارك وشفاعا لوانه  
هر يك ده دم زهره كان يكدمه سرشته برعالي نافه خلا كند **فان**  
**انچه خارشيد** بخير رسيد از كافي هند رسيد تخم نبات  
راخت كوكو ترو از هر يك از سفال مروغن كار **در سفال**  
اغزا را نم كوفت و پخته در فراغ صفي با موقن كل يابند تا رنگ  
سياه شود بعد از آن بر يدن خلا نمايند كه جوهر است **وقوم سكب**  
زخم با در جام باك بنويد بعد مغز با در آغ با سوزايد كه كبر سر در آيد  
بعد از آن سياه با موقن با در آغ مرمي اخذ بر سر زخم كل يابند موقن و تا  
مقدور جاني شود **وقوم لكها در صورت** برونه در آغ و در آغ قامل كرده فصل  
فصل در صورت با لك را باك برونه **انچه نفعات** **چشم سياه در است**  
لكها كبر باغ سكه ها در سفال از لكها در او سياه و در او كبر  
يد در ميان ظرفها زان خمي شان تا قوام آيد و زخم سكه با در آيد  
چشمها نيدن قوام كه آمد بر او سياه اند در وقت حالت كاهي  
سكه با در آيد اطراف چشم مالده مرمي از آيد و در وقت چكاندن  
وقوم يكان **چشم برونه** **انچه نفع** **چشم** نفع بكون سفال مرمي سفال **چشم**  
سفال تريك سفال ترم را در آغ و صاف نمايند بعد صاف نموده در

و منع کرم

217

卷二

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹

五

۱۰۰

[illegible]

18

10

2

۱۰۰۰

ready.

12

از همه توانم و قدر دست بر موضع در میان و در هر دست از همه توانم  
 اَعُوذُ بِعِزَّتِكَ وَ قُدْرَتِكَ عَلٰی مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّهَا اَجِدُ تَقْفِيَّ اَيُّهَا السَّمَاءُ  
 بِمَا صَفَرْتَ **از همه عدوت** فَيَا بَيْنَ دُكُو كِرَامِ حَبِيبَتِ بَنَاتِكَ يَا شَيْدَةَ  
 سُوَيْدٍ وَ دُرِّيَّةَ رِيَّانِ اِيْمَانَةٍ حَتَّى اَخْلَا سَمْعِي بَيْنَ الْقَدَمَتَيْنِ قَالِ  
 اَنْتِ لَقِيْ اِيْذَا جَعَلْنَا رَاةَ اَلْاَوْفُقِ اَفْرَجِ عَلَيْنَا قَطْلَ الْكَاسِطِ اَعُوذُ اِنْ اُظْلِمَ  
 وَ اَسْتَطَاعَ اَعُوذُ لَكَ نَفْسًا وَ اَلْقِيَابَ بَيْنَهُمُ الْعُدَاوَةُ وَ الْغِيْبَاءُ اَيُّهَا اَصْلُ  
 خُرَافَتِي وَ يَتِيْمِكَ بِصِيْرِكَ خُرَافَتِي اَفْرَجِ عَلَيْنَا **از همه دشمنی** وَ مَرَّانِ  
 دُكُو كِرَامِ وَ يَتِيْمَتِنَا اَنَا اَعْطِيْكَ الْكَوْثَرَ بِمَا جَعَلَ وَ يَكْدَانِ عَمْدَ نَفْسِيْ  
 وَ دُرِّيَّةَ رِيَّانِ اِيْمَانَةٍ بِمَا شَدَّ دُشْمَنِيْ بِهَا شَانَدَ وَ عِدَاوَتِ بِلَا شَوْءِ **از همه**  
**خوف بلا شایسته** وَ بِيْرَتِي دُكُو كِرَامِ بَدَكَ كَرْدَنَ بَرْتَنَدَ اَنْ هُوَ شَخْصِ  
 رَحِيْمِيْ جَسُوْر مَلَكْتَرِيْمِيْ بَرُوْلَا وَ اَعْدَاوَتِيْ اَجْعَلْ جَسُوْرِيْ بَرُوْلَا  
 تَرَعِ اَوْ اَصَادَه وَ خُودَ مَعْدِيْ بَدَتِ اَنْشُخْ دَادَ وَ فَنِيْ هَلَا وَ تَرَعِ  
 كَرْدَنَ اَمْرًا وَ بَرْتَنَدَ نَفْسَتِ نَجِيْ كَرْدَ مَلَكْتَرِ خُودَكَ بَقْدَشَ اَنْ نَقِصْ  
 وَ دَرْدَ نَجِيْ بَنَاتِكَ كَرْدَنَ اَنْ اَسْمَاءَ تَوْشَدَ بُوْدَ وَ مَلَكُوْلَا مَعْدِيْ كَرْدَ  
 خُرَافَتِيْ دُرِّيْ بَا وَ دَادَ اَسْمَاءَ اَنْعِيْ اِهْ اَسْ وَ اِهْ كَلَا دُدِيْ اَوْ اَصَاعِيْ  
 بُوْدَ اِلَى سَمْعِيْ وَ كَالِ اِهْ اَلْمَصْرُوحِيْ قَالِ رَعِ دَادُ اَوْ اِلَى اَلْمَلِكِ

تبرکات

مجلس

24

[illegible]

10

2

13

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom right of the page.

10















[illegible]

انجمن تعلیم و تربیت

جلد اول

22

187

در کتابخانه

گویند در میان آن زخم بر نهند و پس بخورد بعد روی آنرا چسب کنند و در غ  
میکنند خوب میبود از جبهه بگوشه زبان شیر باد یا ناله یا بند بر نهد و سیاق  
کند و دهن شود انها زهره کار و کوساله هین خاصیت دارد انها سرخ  
و باور و ارستیک بر قصبه بماند نزد یک هر زنی بود مردی که قادر باشد  
انها در کوه و در جوان باشد شک کرده باشد انها ضربه سائید بر دو کتلا  
کند با هر زنی که میبایست کند در محبت دیوانه شود باید در وقت حاجت  
قصبه خود مالند که از نرسد مرغ شود انها زهره مرغ سیاه و با انها  
جبهه سختی که خوب است انها لغو خام و انگبین تخم که در خون میماند  
و میل بفرماید برایت از جبهه گوشت آوردن باید دندان فاجه سفید کاشتن  
کرده کلنا و فاسی ساد و پنج عددی کل از مرغی و صاوی کوبیده بخند در شفا  
درین دندان خود بیاسد که گوشت آورد و در جگر است از جبهه بر میان  
سفید تخم مرغ و زهره که سفید بجای مییابد که با دندان مییابد و برینا و در جگر است  
طایفه که درین شش و شش و زنده که در شش کوبیده مییابد و در جگر است  
سید از جبهه درغ نایل که بدست و بایست خضر رون بر آید از جگر چنه جایی به  
شده است مگر از آنجی که زنده و شفا که در شش کوبیده مییابد از جبهه بر میان

10

20

...

تاریخ

جبل الاخره سوره بر هفت بار از تمام شکست بخوانند هر یک را یکبار و آن  
تکبیر را تا ایل نالد و در شود تا نوازش بدین آید و بگوید خداوند ایا خدایم  
این تکبیرا شوقه و معدوم بنمود این تالیفها از نزد حق تعالی کسی برسد باد  
بجز برسد و است **فهرست کلمات** صفات آن فاعله صغار و فعلها از وی نیز از هر یک  
سعد و دم سعد افاقیه سبل الطغیاء از هر یک دو دم دم کوفه و غنچه و آب  
برسد آب برشته بیاد و الوده علی الترم معول دارند **انها** صفات آن فاروقه  
نعم حاض از هر یک دو دم سر و خشت الحدید از هر یک نیدم کلان فاعله  
یکدم کوفه و غنچه در شراب و ریاحین میوشانند و لند و آب آن تو کند و این  
ادویه را نیز خشک شود و آب بپاشد و معول دارند **انها** صفات آن فاروقه  
سیر نقاء از هر یک دافک از هر یک نیدم ملک و صفات آن از هر یک یکبار آنرا هر بار  
تدریجی شراب میوشانند و با و در صوفی همان الوده و در قبل معول دارند **انها**  
صفات آن سک بر یک کاس مع بزرگ بود کرمانج کلان سعد سبل الطیب پستاناد  
نوفل از هر یک جزوی نیم کوفه میوشانند و صفا و کند و نیدم سک شود  
در آن بپاشند و بدستور یکدگر در استعمال نمایند **انها** صفات آن  
سیر و نقل خود هند و از هر یک یک دم سعد و دو دم ملک نیدم کوفه

2

22

1

10

[illegible]

1871

مجلس

1

10

10



































































































































































































































[illegible]

تبریز

مکتبہ اسلامیہ

22

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

تقصید بر اینم همانا از خود آنکس یا کسی بکن هر چه در او است و بگویم  
در او زین نصف حق انداز پس از آنکه تقاضای خود را از او بکن  
نکند مصلحت او را بخت آنکه کرده باید علی این بالا افزوده  
رود تا بعد از آنکه باین بر میاید و بگوید که در آنکه بکن زیرا که  
بر سر تو بود خدا و تقصیدش او را ستادش گفتند که او را  
در اسفند و در زمستان بکن و در زین تو تقصیدش بکن و در کتب  
در اسفند و تقصیدش بکن و بگویم که تقصید او را بکن  
بیشتر و سوادش چون باشد بکن زین و زین او را بکن مصلحت  
بافزاید و تقاضای او را بکن تا در او را بکن و در آنکه بکن  
و بکن و بکن باید بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن  
تا در او را بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن  
باید بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن  
تقصید بر اینم خدا و تقصیدش او را بکن و بکن و بکن  
مصلحت او را بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن  
بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن  
تقریب بدو ستاد او را بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن

در آنجا که در این کتاب ذکر شده است

فوائد فضيلة























































باز با تمام کمال عزت و کبر و بخت و آرزو کند تا در مرتبه کبر و کرامت  
 و بخت و کرامت کور و داند و **باب سیم** از اوقات و احوال و احوال  
 طریقه عقیده با هم و سبب در هر طریقه بیشتر کند و بیشتر کند و بیشتر  
 ببرد و بیشتر کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند  
 فزاید شود بگذارد تا سر شود بعد از کور و کند و کند و کند و کند و کند  
 و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند  
 عقاب و عقاب و عقاب و عقاب و عقاب و عقاب و عقاب و عقاب و عقاب و عقاب  
 تا بست تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد  
 تا بست تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد  
 دو شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال  
 بیرون آورده و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال  
 تا بست تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد تا بایستد  
 شود خوب بدو و آرزو کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند  
 شود و شود و شود و شود و شود و شود و شود و شود و شود و شود و شود  
 با هر چیزی کرده و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند

دور

[illegible]

بنا عقد قرنی تو بام من می نمود و بعد از آنست سفینه شود و آنست  
را تحت ملایب قرص و قافله فرود تو کند در بوته و قال بالا ای صاحب  
نفس بالا ای انبیا که تو آورد بکنده صدوم و صدای که از دست  
تو بر آید که حبه بیکر و شک ملاطفت شود با من و بیکر کند  
نظر افرا الحدید بالا ای و سفینه هوای و صدای آست <sup>ف</sup> دم تو بود  
بگذارم در خود تو آست مرتبه بوته را بکنده بگردید کند و اسلام  
**ایستاد** <sup>ایستاد</sup> اول قلع با در کجی که من بعد و می سوال سفینه از  
اول انسان یکبار یک است و تو خود در ده مرتبه بار تعلیم نماید <sup>ایستاد</sup>  
طریق که مثل و در عهد کیفیت دیگر از انسان را و در حلال و سفینه  
در آتش گذارد و در وجود و بر سر نه تا خلط شود صفت خاک و  
بعد از آنرا بفرستد که در نه تا خلق نماید باقی خلق داده و تمام  
بود پس صفت تو را که بشما از تو باز کرده و خوبتر و مالک  
حق را بدیسان انداخته باشد بعد که بخند در دم ستره ما پس  
گذارد در میان طرف عالی در میان سر شعاع گذارد و بعد از سر  
آوردن آورده و بعد صفی تره مکنده باشد که این تره و شعاع  
از آن

الحمد لله

[illegible]

مقدارات  
کلیه در دست مردم است  
مقتضای این که



















بکبر و در غفالت با باد صحرای بی سدر بر آتش بایم طبع و در آفتابک بعد از آنکه سحر  
میریزد بایز و داشت عین طریق بر حق برین و طبع دهد تا چهار مرتبه که شش عین سرخ  
و آبی که حاضر برین آید و طایفه را در انداخته خود تا چهار مرتبه تا عین آید که شش  
درین توبه و با عرق که کشی خود این دهن را در بر تم تسخیر و تسویه بخورد و تسویه ثابت  
میکورد و در سحر قبل دهد که هر ده سال شریف ثابت و در سال از طایفه عین اول بدکند  
بر تسخیر و تسویه بخورد و تسخیر دهد و بعد از آن که تسخیر با طعنای که هر روز دهن سنگین  
شد داخل مسموم بطریق کرد و در قبل بدکند شد تسخیر و تسویه بخورد تا شش مرتبه که شش  
بعثت دهنه طبع مرده و طبع بطریق در قبل بدکند شد و سایر اهلای که در قبل بدکند  
شد همین شغل عمل نماید تا تمام اسلام که چنانچه شغل بطریق نماید بیارند و در سال  
طایفه بنویزد و چهار ده سال از اولی که از آنجا است با تسخیر که تسویه بخورد  
سوره مکه که طبع سفید طبع سیاه و تیرا که بگوید که شمار از آفتاب برین و در میان دفع  
و بر روی آتش دهد عین که در مسموم شد و شمار از آفتاب با تسخیر طبع نماید و بعد از آنکه  
که طایفه عین شش شود بعد از آن شش شغل عرق که بگوید که بر این توبه و تسخیر و  
تسویه نماید تا تمام اسلام که در این طبع شود و دهن شریف در سحر عین اهلای  
دهن را بخورد ده سال شریف ثابت و در بر تم تسخیر و تسویه بخورد بعد از آنکه تسخیر  
باین دهن خودی و بعثت نه طبع مرده و در هر این تسخیر از آن که در دهن اهلای که

را بر عظم

[illegible][illegible]

ماخلف

[illegible]

مجلس اول

عائیه الغفره ابید  
اسموت ابید



























بیان باره که این بسته و بار میان حکم بنده اگر در دفعه اول و دوم شغوفه  
میان کافذ باشد خضر است و تدوین از دواها با سفید خضر می هم کرده و با آنکه  
کل بطریق که در شاهانه است جید نماید و با چهار پنج ست خضر در پهلایین بقراب  
مناره در دوس بدهد و کار عمل کند هفت وقت متبر با کرباسی ملا حدیث  
ملاحد بعد از این نوشاورد با صدف و سفید هم و زین نماید و دوس و صد و نیم  
من خضر تا سیکه و سوار هم از این سر و پنه آید و این هم در شب چهار و من عمل نماید  
انوقت یا در ناله و یا در تغییر هر یک از این دو عمل نماید اخذ کند شغوفه  
مذکور را با این آب سید کرده دوس و صد و نیم چهار دفعه که تمام است انوقت یک شغوفه  
از این شغوفه در در و متصل ملا و در فصلان غلظت پاک شده در روز و سه طلوع  
و بنای نماید اگر کسی که شغوفه و یکدیگر خاص باشد در بعضی ملا تفاوت میکند که اگر  
ملا و دوس و اول با هم در یک سید نماید و بعد از آن بمیان سوم گذارد و در اول سید  
مذکور را با یک یک سید نکارد خضر است و در چهار بار و من و دوس و یکدیگر و با این دوا  
صاد و دوی و غیره خاص سر و است بدهد و بار یک مرتبه که عارض بدهد که بسیار شغوفه  
در ظاهر است و اندام دواها اینست نوشاورد سوره نوح سید که تمام است  
نوزده هجرت و دفعه که در غلظت با عمل در و اگر حدیث و عقارب است هفت دفعه

سلام و صبر بدین غنایات و هر قدر از سر که بپندارید بکشد هر چه از سر نداد  
که کوه کس را بدید و آتش و مینه خشم را ندید و تو کند و همان طور در میان دو کوه  
و بغیر یک یاب و سبب را از یک اندازه که در دهن خود دهند و از هر طرف برادر بعضی  
برسانند و خط خطی و اگر ازین دو خواسته باشد بخندد یا از آنکه بخندد  
بباید و در این دو میان که پس بریزند و آن که با سر یا با هر دو غنایات شریک  
و چهار دور کمانش یا غنایات بخندد بعد از بعضی بریزد که غنایات این  
از او یا غنایات غنایات از هر شش و هر از این با این شش و هر از این با این  
باشد و هر که از غنایات و در هر از این با این شش و هر از این با این  
که از این با این شش و هر از این با این شش و هر از این با این  
معلوم و در این شش و هر از این با این شش و هر از این با این  
مطلب و هر از این با این شش و هر از این با این شش و هر از این با این  
عبارت که هر از این با این شش و هر از این با این شش و هر از این با این  
نظر از هر از این با این شش و هر از این با این شش و هر از این با این  
از آنکه سیاه و ماه و آنگاه از این هر و هر از این با این شش و هر از این با این  
آنگاه از این با این شش و هر از این با این شش و هر از این با این شش و هر از این با این

[illegible]

۳ متر	۱ کاهان	م مطا
	شادونج	مرق
۵ زعل	ص شیرینک	۳ مرغ
۱ سرپ	قصایه	خدا
ع و صبر	۱ سضی	۴ علی
غفار احمد	دھیا	فرنگ

اربعه عشر <sup>و</sup> تا <sup>و</sup> افاضه مطر و با سبب او سر که چنانچه قبل سخن است  
 و بنوع و حاصل بعد تسع عر و دانسته اند <sup>و</sup> بقدر باقی و ازین بانگ  
 باش و مرد و آوین <sup>و</sup> یک یک بعد یک ایفای یکبار <sup>و</sup> خارج بنشین و با دوازده مقصود  
 از این استعداد مردم شاوخته حاصل است <sup>و</sup> اگر کفر را آید بعد از آنکه بعد از آنکه  
 او اندازد که هر دو داخل شوند بعد از آنکه درین بیان و بعد از آنکه در خاک مدور  
 یکدیگر بپایب <sup>و</sup> بنشاند هر دو در آن یکدیگر و مثل نموده بعد صاف نموده و با یکدیگر  
 و یکدیگر <sup>و</sup> نموده و قطع شده اگر در حق اول آمدن و نیز اول در قطع کند تا با  
 بعد از آن در هر دو و یکدیگر و از این دهن با یکدیگر و در تمام است و دانستم  
 بنوع <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر  
 با اختلاف و موقوف <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر  
 در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر  
 مذکور و حق <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر  
 با یکی از این <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر  
 او چنانکه با معول از هم با سبب و وضع <sup>و</sup> خالص با هم <sup>و</sup> یکدیگر <sup>و</sup> یکدیگر  
 از میان ازین <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر <sup>و</sup> در هر دو و یکدیگر

[illegible]































اینها بعد ضبط مصر که خلیل از مدینه باخلفی بیارساند تا آنجا که  
 شود بعد او را مستحق داده او را کشته اند و بعد هر یک آورده تا بنده و غنای  
 نموده و ملک و ریفته تا آنکه شود بعد از تمام بختن فتح و زوب کرده و ملک و ریفته تا آنکه  
 شود بعد ریح شود را با بازنده و شغال فرار با آنکه غلبه نماید و با یک سق و غنای داده  
 تا او را و آنکه شود بعد از غنای و ملک و زوب را با بخت و فتح شغال و بخت و غنای و ملک و  
 غنای نموده و با یک سق و غنای داده تا او را و آنکه شود بعد از غنای و ملک و زوب را با بخت و  
 زوب نموده بعد از غنای و ملک و زوب را با بخت و فتح شغال و بخت و غنای و ملک و  
 و غنای و ملک و زوب را با بخت و فتح شغال و بخت و غنای و ملک و زوب را با بخت و  
 با او آورده بعد از این آورده و نیز خوب و بخت و غنای و ملک و زوب را با بخت و  
 در میان ظرف بوی و تا بر شود با و آتش بلام خوشی مانند تا آنکه کشت غنای و ملک و  
 آید مانند مانند زبانه است و بخت و غنای و ملک و زوب را با بخت و فتح شغال و بخت و  
 و در میان ظرف بوی و تا بر شود با و آتش بلام خوشی مانند تا آنکه کشت غنای و ملک و  
 رود تا دیگر پس زده بعد از این از اجرت آتش شک نماید بعد از شکست  
 و بخت نموده و ملک و زوب را با بخت و فتح شغال و بخت و غنای و ملک و زوب را با بخت و  
 بگذارد و از ضربه زوب نماید در میان آید بخت و غنای و ملک و زوب را با بخت و  
 اجل و جزا شود بعد از آنکه کشته بعد از غنای و ملک و زوب را با بخت و فتح شغال و بخت و  
 در میان



































































































[illegible]

باب فی صفہ  
وہابیہ

1875

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible][illegible][illegible]

عقاب ۴۱  
سوار ۴۲  
عقاب ۴۳  
سوار ۴۴  
عقاب ۴۵  
سوار ۴۶  
عقاب ۴۷  
سوار ۴۸  
عقاب ۴۹  
سوار ۵۰



خبر خود بخود آمد و در کمال رشوه و عذاب استغفار فرستاد و فرموده شد  
الاول الموعود والآخر الناص الطاهر و در این خبر و کتابت و غیره

[illegible]

بالکبریت بان سیف با نیل و الم و بعد بر کشتن لاف و غیالیم لطیفه  
خدا النور و قشاد و الطوبی عن الکبریت الکبریت آن یزید و کلامه  
القصه لا یطرب ولا تحرق ولا یحرق و یجسد نیک سعدی و هو الحامه الطیبه  
و هو الی و نه و البیوت بشرط ان لا یصلع و یصلع نعلنه بالاحیاء و هو قول الکمال  
و بها التصلیه و فی الخفاء قصر لایمان آمان کرامتیه زانحه بقدر و و وجب  
و سر یوش از سفید زانحه کربس یوش میان طرف و دست جفت و و بعد از  
تخت شغال از سر میان طرف و سفید و فلفل بالا یوش یوش بقدر که همدان  
الاحیاء یوش سفید باشد بعد آن طرف و در میان و نیک که دانه سفید باشد کبریا  
دانه مقابل سفید از دست باشد چهل شان و در میان و در یوش یوش دانه  
که فلفل کم شود باز بالا یوش یوش و دست سفید یوش بعد از سفید  
الاهی و سفید یوش و سفید سفید انوار و دانه در دانه سفید باقی بماند و الاهی  
جدید ۳۰ مقابل دانه خطی با و دانه و دانه سفید و دانه سفید و دانه سفید  
و سفید دانه و دانه سفید و دانه سفید و دانه سفید و دانه سفید  
که در سفید غاید و کل سفید سفید و دانه سفید سفید و دانه سفید سفید  
و نیک و دانه سفید و دانه سفید و دانه سفید و دانه سفید و دانه سفید  
و نیک و دانه سفید و دانه سفید و دانه سفید و دانه سفید و دانه سفید

تو کجایه بیکر یک انجند تا یک شمشیر محبت باشد و قدر نصف شمشیر محبت  
از رواء یعنی قیصر سفید یک انجند از او صعد شده و نیک است که بعد از آن  
شدن پیوست و یک انجند از روی کله صعد کرده و در آن کمر انهار در تمام  
مادره و فصل و قطعه با آنکه سواد و ایل شود و فصل بنویسد و بعد از آن  
بر او انجند را با شش و اخی مادر هفتاد در روز پس از آن بسته میشود و السلام  
اینجا نادره جدید است که در اینصاف نویسد بعد از او قیصر و فصل و قطعه  
کرده بقال نکند از آن انهار پس از آن و السلام اینجا بیوت سفید است  
دوین ارمق و دین سیاه بنویسد که قسمت نموده در یک دین فرس و تمام  
مصلحت نموده و صوره را ثابت است اینجا نماند و کله اما المصطفی  
بالانقره قسم نهاد سال الذکر و سنو نکند که بیت قسم و الزوق و عیقه علی نادر  
حصار کا و کمره سونار برین بر مانده بود و تقوید و تقید الی الزوم الشاف که کله  
جزایع فصل و بنی شیا با اطلال الحول و کله فرما ندر و سنو بر مانده بود و تقوید  
علی الحار و تقید الی حرم و الما و تیره و تقید با سوجا و نکند که فعل الزوم  
نقد ستره الزوم فصل جمیع النور و بنی سخته و الی الزوم و سبی الارض سواد  
نقد کتب الملهیه فیصل الماء و سید سیه بره علی الحار و سواد سخته و سیده  
لورده و کله و سید نماند از الارض السواد بعد از آن تقوید شمشیر بر مانده بود و تقوید

ارضية والارض في كل ركوة شئ كروي من حرجه واول كوفت سماوية فرياس  
 ان جاريك يابا واسلام يساها اثنان الوسم فغير انهم الان في خذضه اعظم  
 وفظم ورح القطر الما ارض جديا المسح مزو بين كل تقريين تعيدوا البتة  
 في تده ودا من الوقت الموشل ارون في كسبح فقدم تدبير الفناء الما المبر  
 ثم ناخذ من الذكر ما شئت ونفقد صفها الطبا ونعم بما الفناء في فرعه وتعلق عليه  
 الا في وناخذ الوصل وتعيد يوما وليد ثم سيرة وركب عليه البهر فقل  
 مره المقل على الارض وعنه ثم قل هكذا سبع مره فقدم تدبير الذكر الذي  
 ناسبه انام عن معرفه ثم خذ من الانثى ما شئت ونعمرها بالفناء افاض  
 من الذكر وتعيد يوما وليد ثم سيرة وركب عليه البهر وتقطرها و  
 على الارض هكذا سبع مره ثم بعد ذلك خذ من الذكر مرة اوس الانثى حزين  
 ثم نصفها ونعمرها من الفناء المذكور ونقص يوما وليد وتقطرها عليها بشرط  
 ان يكون بين كل قطعتين تعيد الى تمام سبع مره وقد تم عمل الكموم الذي ناسب  
 الانثى من اوله ووصول الفناء والارض والارض في كل ركوة سائر الى الذكر و  
 الا في ثم بعد ذلك تودد الذكر وناخذ من الذكر من الانثى ويصنعها ويجعل في قيعه واول  
 الوزن المذكور في والو سائر سبعة اذات فتتركه بجوار الان يصير في تمام سائر ما في ثم  
 اجلي عليه كالحجر وعنه فقدم مراد حوزا كما نوزد السراج مينا سائر ان يكون السائر



























































یوم بشود عمل قری تمام است بعد بخوابد و شش و نعل نماید و در وقت که در این موضع  
در کوزه کم نکند و تا قری تمام شود در ترکیب کوزه فرود رود بعد از آنکه قری تمام  
نموده بر شش و نعل نماید چون در وقت ترکیب قری تمام ناری را از کوزه اخیل  
مقطر کرده بود نصف اخیل با سمن ناری و مقطر شده بود در کوزه اخیل از سمن ناری  
برداشته بود شش جز از اخیل و آن آب بود شش جز هم از اخیل داخل شش  
و آنکه جدید کرده بود و با ما این نصف کرده بود قری تمام شده بود  
توضیح آنکه شش و نعل مائین را در یک کوزه بریزد و اخیل باید بریزد  
و عینا که تا عقد شود قری تمام میشود بعد از آنکه قری تمام برداشته است و  
را میخورد و شش و نعل نماید و قری تمام را که در کوزه است با اخیل از جدید  
جدید با این میزان بردارد و آن جدید شش و آنکه از اخیل شش و آنکه که  
مجموعه و آنکه جدید شود و در کوزه و آنکه از اخیل در کوزه  
که شش و آنکه اخیل جز سمن ناری است که در قری تمام شش و نعل است پس  
مجموعه نصف جدید شد و نصف اخیل و شش و نعل از این در قری تمام شش  
حال شش و نعل آب باقی داریم که شش و نعل بریزیم یک ربع از شش و نعل  
ابرا که ماء الی باشد برداشته شش جز از اخیل و شش جز جدید برداشته  
برصدارد با یک ربع ماء الی شش نماید بعد باقی ماء الی را بردارد

بعد از آنکه

کینه و در این کوزه  
نعل نماید و قری تمام  
را میخورد و شش و نعل  
نموده و شش و نعل  
نموده و شش و نعل

بعد از آنکه یک ربع یا ربع شش داده اند و عینا که در شش یکبار  
نموده که کثیر داده عینا نماید تا عقد شود و آنکه قری تمام شش و نعل  
نموده و شش و نعل نماید و قری تمام را که در کوزه است با اخیل از جدید  
جدید با این میزان بردارد و آن جدید شش و آنکه از اخیل شش و آنکه که  
مجموعه و آنکه جدید شود و در کوزه و آنکه از اخیل در کوزه  
که شش و آنکه اخیل جز سمن ناری است که در قری تمام شش و نعل است پس  
مجموعه نصف جدید شد و نصف اخیل و شش و نعل از این در قری تمام شش  
حال شش و نعل آب باقی داریم که شش و نعل بریزیم یک ربع از شش و نعل  
ابرا که ماء الی باشد برداشته شش جز از اخیل و شش جز جدید برداشته  
برصدارد با یک ربع ماء الی شش نماید بعد باقی ماء الی را بردارد

بعد با سمن ناری شش بعد از آنکه قری تمام شده کار جدید تمام است آمد عمل  
یوم بعد از آنکه اخیل و ماء الی درست شد و باورده بکوزن از اخیل و کوزن سمن  
ناری و اخیل و ما این سمن ناری و نعل را از سمن ناری با آنکه بریزیم نعل  
نصب نموده در کوزه و مقطر نماید که سمن ناری نصب شود و نصف اخیل با سمن  
مقطر شود و شش و نعل و وقت ترکیب کوزه جدید و نصف از اخیل یا آنکه یک جز  
از جدید و یک جز از اخیل یا آنکه یک جز از جدید و یک شش جدید اخیل و یا  
آنکه یک جز جدید و ربع جدید از اخیل کلهم جا بن بعد از آنکه این در و داخل کوزه  
بکوزن و نصف جدید از ماء الی بردارد و بکوزن و نصف و نعل از سمن ناری  
که در آب شش و نعل جدید شود عمل نماید قری تمام است هرگاه بخوابد و نعل  
شش و نعل نماید همان و نعل که ترکیب کرده اند و جدید بردارد و با ماء الی شش  
نموده داخل کثیر قری نموده شش و نعل از ماء الی بردارد عمل نماید شش تمام است  
در عمل قری سمن ناری کباب است و در شش باید ماء الی باشد سمن ناری یکبار  
نموده و شش و نعل از جدید و ماده صفای بعد از آنکه کوزن از ماء  
صفای دوباره نکند و مقطر نماید با شش جدید آب جدید مقطر میشود و آب سیاه  
میشود و نعل ناری هم مقصد میشود و در نعل و شش در نعل و شش مقطر  
ولیکن قری تمام نموده قری تمام است پس الله اعلم و بعد از آنکه

بگذرد شده عمل حکم کرده است و آنکه در کوزه نعل و نعل بسیار و نعل که مقطر شود  
الویه یوم بعد از ده یوم یکبار که در کوزه نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
که در کوزه نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
چوبید بگذرد و مقطر سوزاند از نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
و کوزه نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
بعد از آنکه تمام مقطر شده و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
بعد از آنکه قری تمام شده و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
از نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
بعد از آنکه در شش و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
سفر یا قوت ترکیب شود و در نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
کرده و در نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
شش و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
از نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل  
فرود نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل و نعل

نعل











نیز بقصد مقدر شده بود آن را در وسیله بعد از آن حساب شده بریزد و تمام بکشد  
تعیین و تقطیر نماید که از آن سیاه شده اخبر خواهد شد و باید عمل این خواهد شد بعد از آن  
باز همین ارض بریزد مل و قیطر را ارض مل خام مد فوق خود و آیه قریش و این نکلیس  
چرخ درید بعد از آن این آیه قریش را محفوظ بدارد و بیاید در آن حساب معلوم را در  
کم یعنی بقصد در پنج یا حتی یا شش بخورد این چرخ درید بدهد و در یک هفته این را  
مسود و الماس بدهد تا معلوم در چرخ مقدر شود و بعد دوباره و نه روز دیگر از حساب  
معلوم بدهد باز همین طریق در چرخ مقدر نماید تا وقتیکه چرخ حساب معلوم را در چرخ  
جدید مقدر نماید این وقت چرخ جمع خواهد شد اینست چرخ جدیدی شمع که حکما خواست از آن  
دفع نماید آن چرخ دیگر را که از وقت زمانه بود که بخوبی است مثل اصل اول بدو معلوم دارد  
که و الله و اعلم بکرم در وقتیکه چرخ و نماید این وقت که تعیین میکند بر این چرخ  
در این وقت هم این حساب با بنویساید یا کمالی رقی باشد این حساب هم در عمل داخل  
آن حساب بود غلط نماید که در اول اینجا بکار دیگر نخواهد بود البتة این حساب چرخ  
هم داخل آن حساب نمایند و السلام







